

لبخند میان ترس

حبیب‌اله طالبیان بروجنی

شعبه یک اصفهان



صبح آن روز بسوی آغاز می‌داد. راهروی آزمایشگاه تأمین اجتماعی در سکوتی آرام فرو رفته بود و صدای قدم‌هایم در آن طنین می‌انداخت؛ انگار با هر قدم به دنیایی نزدیک‌تر می‌شدم که در آن دقت و مهربانی باید در کنار هم معنا پیدا کنند.

وقتی روپوش سفید را پوشیدم، حس کردم مسئولیتی بزرگ روی شانه‌هایم نشست است؛ اطمینان مردمی که سلامتشان را به دست ما می‌سپارند. همان‌جا در دل خودم عهدی بستم؛ عهدی ساده اما جدی: خدمت صادقانه، تشخیص درست و نگاهی مهربان به انسان‌ها.

ساعت‌های ابتدایی صبح بود و آزمایشگاه کم‌کم شلوغ می‌شد. در میان ازدحام مراجعان، مادری دست دختر کوچکی را گرفته بود و آرام به سمت میز پذیرش آمد. دخترک چشم‌هایی درخشان داشت، اما چهره‌اش رنگ پریده بود. نامش مینا بود.

از مادرش درباره وضعیتش پرسیدم. مادر با چشمانی اشکبار توضیح داد که مینا بیمار سرطانی است و هر هفته باید برای آزمایش خون به آزمایشگاه بیاید و زیر نظر پزشک متخصص باشد. بعد آهی کشید و گفت گرفتن خون برایش بسیار سخت است و معمولاً همکاری نمی‌کند.

نگاهم به چهره مینا افتاد. به آرامی خم شدم و کنار او نشستم. دست‌های کوچکش را در دست گرفتم و با لبخندی سعی کردم ترسش را کم کنم. چند لحظه بعد، نگاه مضطربش نرم‌تر شد. لبخند کوچکی روی لبش نشست و آرام گفت: «فقط خانومه از من آزمایش بگیره...»

در همان لحظه حس کردم زمان برای چند ثانیه ایستاد. آنجا بود که فهمیدم کار ما فقط میان لوله‌های آزمایش، دستگاه‌ها و سانتریفیوژها خلاصه نمی‌شود. جایی عمیق‌تر در جریان است؛ جایی میان دل انسان‌ها، میان علم و وجدان، میان دقت و ایمان.

نمونه خون را از او گرفتم. وقتی کار تمام شد، مینا با لبخندی آرام به من نگاه کرد. همان نگاه مهربان و قدردان کافی بود تا تمام اضطراب و نگرانی اولین روز کاری‌ام از بین برود.

در آن لحظه فهمیدم پشت هر کار به ظاهر کوچک ما، آرامش بزرگی برای دیگران نهفته است. اینجا جایی بود که تلاش روزانه می‌توانست به اطمینان خاطر مردم تبدیل شود.

از همان روز تأمین اجتماعی برای من فقط یک محل کار نبود؛ به خانه‌ای تبدیل شد که در آن هر روز بخشی از توان و دلم را برای سلامت دیگران خرج می‌کنم.

آن شب وقتی به خانه برگشتم، خستگی عجیبی در تنم بود؛ اما خستگی‌ای شیرین. با خودم گفتم شاید این فقط اولین روز کاری من بود، اما آغاز راهی است که می‌تواند هر روز دل کسی را آرام‌تر کند.



در نخستین روز کاری در آزمایشگاه تأمین اجتماعی دیدار با دختر بچه‌ای بیمار معنای واقعی خدمت را برای یک کارمند تازه‌کار روشن کرد